

معمم نمودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تأثیر آن در شرح حدیث غدیر در منابع فریقین*

محمد عشایری منفرد**

چکیده

در صدور حدیث غدیر که مهم‌ترین مستند مسأله خلافت پیامبر است، هیچ تردیدی وجود ندارد. از نظر دلالت فریقین قبول دارند که مولا بودن علی بن ابی طالب (علیه السلام) با این حدیث اثبات می‌شود، اما اهل تسنن معنای مولا را دوستی و محبت می‌دانند و امامیه بر این باورند که مولویت به معنای سرپرستی همه جانبه است. دو طرف برای اثبات سخن خود به شواهد گوناگونی استناد می‌کنند. فریقین گزارش کرده‌اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در هنگام ایراد خطبه غدیر، علی بن ابی طالب (علیه السلام) را با عمامه معروف خودشان معمم کردند. فرضیه این تحقیق آن است که معمم کردن علی در حین ایراد خطبه غدیر به مثابه قرینه‌ای متصله برداشت امامیه از حدیث غدیر را اثبات می‌کند. نویسنده با جستار در منابع روایی و ادبی سعی نموده، نماد معمم کردن را در فرهنگ جاهلی و اسلامی معنا و این فرضیه را اثبات کند که پیامبر با معمم کردن علی بی ابی طالب (علیه السلام) در روز غدیر و برجسته کردن این پدیده، در روزهای پس از واقعه غدیر خواستند ریاست ایشان را در حافظه جامعه ماندگار کنند.

واژگان کلیدی: حدیث، غدیر، امام علی، عمامه، فقه الحدیث حدیث غدیر، خلافت، مولا.

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۲۲ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۴/۲۱.

** استادیار جامعة المصطفی العالمیة: m.ashaiery@gmail.com

مقدمه

مسئله جانشینی پیامبر از مهم‌ترین چالش‌های مذهبی جهان اسلام است. یکی از مستندات مهم این چالش علمی حدیث غدیر است. تواتر چشمگیری که در سند حدیث وجود دارد، موجب شده است در صدور روایت هیچ تردیدی باقی نماند. از نظر دلالت نیز فریقین قبول دارند که در حدیث غدیر آمده است، پس از پیامبر، مولای امت علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) است اما در این‌که منظور از مولا بودن علی (علیه السلام) چه چیزی است، بین امامیه و مذاهب دیگر اختلاف وجود دارد. اهل تسنن ادعا می‌کنند کلمه مولا در این حدیث معنایی فراتر از دوستی و محبت ندارد، اما امامیه بر این باورند که مولویت در این حدیث به معنای سرپرستی همه جانبه سیاسی، اجتماعی و مرجعیت علمی است. دو طرف برای اثبات سخن خود به شواهد گوناگونی استناد می‌کنند.

یکی از پدیده‌هایی که در واقعه غدیر روی داده و می‌تواند به عنوان قرینه‌ای متصله به دلالت کلمه مولا کمک کند، معمم شدن علی بن ابی‌طالب به دست پیامبر اکرم است. فریقین گزارش کرده‌اند که در واقعه غدیر پیامبر اکرم عمامه معروف خودشان را که سحاب نامیده می‌شد، از سر مبارکشان برداشتند و بر سر علی بن ابی‌طالب نهادند و پس از آن‌که شمایل ظاهری عمامه را بر روی سر ایشان آراسته کردند فرمودند: «هكذا جاءتنی الملائكة»؛ «فرشتگان با چنین هیبتی به نزد من می‌آمدند». در میان مورخان و متکلمان فریقین درباره این‌که چرا حضرت رسول این کار را انجام داده‌اند، تبیین خاصی مشاهده نشده است.

مشکلی که در این میان باقی مانده، این است که انگیزه حضرت رسول از معمم کردن علی بن ابی‌طالب چه بود. مسأله‌ای که براساس این مشکل قابل طرح است، این است که انگیزه این کنش پیامبر با سخنی که در این خطابه ماندگار تاریخی ارائه کرده‌اند «من کنت مولا فلهذا علی مولا» چه تناسبی دارد؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان انگیزه این کنش پیامبر را به مثابه قرینه‌ای متصل به کار گرفت و در معنا کردن حدیث غدیر از آن بهره جست؟ اصلا آیا معمم کردن یک شخص در فرهنگ عرب جاهلی و عرب اسلامی نماد معناداری بوده است؟ فرضیه‌ای که این پژوهش برای اثبات آن سامان یافته این است که معمم کردن در فرهنگ عرب یک عمل نمادین بوده که در زمان به ریاست رساندن شخص انجام می‌شده و به معنای رسمیت دادن به ریاست او بوده است و از این جهت پیامبر اکرم در کنار حدیث شریف غدیر، قصد داشتند ریاست رسمی علی بن ابی‌طالب را افزون بر بیان لفظی به وسیله یک نماد معنادار نیز در ذهن مخاطبان ماندگار کنند. نگارنده برای اثبات این ادعا با روش کتابخانه‌ای و از طریق جستار در منابع تاریخی و روایی فریقین، معناداری این نماد فرهنگی را تبیین و اثر آن بر معناداری حدیث غدیر را نیز اثبات کرده است.

پیشینه

علامه امینی به صورت خلاصه توضیح داده است که بین معمم کردن امیرالمؤمنین در روز غدیر و مقام ریاست و ولایت عهدی که در روز غدیر به ایشان رسید، باید نسبتی وجود داشته باشد. وی برای اثبات ادعای خود به روایاتی که عمامه را تاج عرب معرفی کرده، استناد نموده و تاج را نیز به نقل از لغویان به معنای همان تاجی که برای شاهان از طلا و نقره ساخته می‌شود، دانسته است (امینی، الغدیر، ۱۴۱۴ق: ۳۴۲/۱). سید جعفر مرتضی عاملی نیز با توضیح کوتاهی نماد معمم کردن را به معنای سیادت و ولایت عهدی امیرالمؤمنین دانسته است (عاملی، الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ۱۴۲۶: ۲۸۱/۳۱). آیت الله صادقی تهرانی نیز در بررسی سوره مائده بحثی را به حدیث غدیر اختصاص داده و در ذیل آن، روایات معمم شدن علی بن ابی طالب را نقل کرده و این معمم شدن را نشانه دیگری بر خلافت و ریاست امام علی (علیه السلام) دانسته است (صادقی، الفرقان، ۱۴۰۶: ۱۳۱/۹). در این آثار غالبا با اشاره به روایاتی مانند «العمامة تيجان الملائك» این گزاره مفروض گرفته شده است که معمم شدن یک نماد معنادار است اما برای اثبات این معناداری هیچ تلاشی نشده است.

حدیث غدیر

واقعه غدیر، در هجدهم ذی الحجه سال دهم هجری در واپسین سال عمر مبارک پیامبر اکرم اتفاق افتاد. اجتماع همه مسلمانان آنقدر برای پیامبر مهم بود که حضرت پیش تر به مسلمانان همه بلاد اطلاع داده بودند که می خواهند آخرین حجشان را در این سال برگزار کنند و از آنان خواسته بودند که در مراسم شرکت کنند (محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ۱۴۱۴: ۱۳۱/۲؛ ابن هشام، السيرة النبوية، بی تا: ۶۰۱/۲ و صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۴۱۴: ۴۵۰/۸). از سوی دیگر پس از اتمام مناسک نیز دستور دادند حتی کاروان یمنی ها نیز که به اقتضای جغرافیای یمن، مسیرشان از مسیر عمومی حاجیان جدا می شد، فعلا مسیرشان را جدا نکنند و با دیگر حاجیان همراه باشند. تجمع گسترده حاجیان موجب کثرت راویان این حدیث شد، چنان که ابن عقده کوفی تقریبا نام ۵۰ نفر از بزرگان صحابه (ابن عقده، حدیث الولاية، ۱۴۲۲: ۳۹ تا ۱۴۶) و علامه امینی نام صد و ده تن از اعظم صحابه را به عنوان گزارش گران حدیث غدیر فهرست کرده است (امینی، الغدیر، ۱۴۱۴: ۱/۳۵ تا ۸۷). حضرت آن سال پیش از روز غدیر خم در عرفات و منا نیز خطبه هایی ایراد کردند و محورهایی، مانند امامان دوازده گانه که همگی از قریش هستند را در این خطبه ها تبیین نمودند و سرانجام در حین بازگشت از حج در سرزمین غدیر پیش از آن که مسیر عراقی ها و

مصری‌ها از مسیر مدینه‌ای‌ها جدا شود، حضرت در یک سرزمین گرم دستور توقف دادند، سپس جایگاهی بلند برای آن حضرت آماده شد و ایشان علی (علیه السلام) را به نزد خود بردند، به گونه‌ای که جای پای علی به موازات زانوی پیامبر بود. در چنین حالتی ابتدا علی (علیه السلام) را به مردم معرفی و پس از یادآوری ولایت خودشان، ولایت علی را با ولایت خودشان یکسان معرفی کردند و دستور دادند که مردم با او به صورت قلبی و قالبی بیعت کنند و قول بدهند که از او اطاعت خواهند کرد. پس از سخنرانی برای علی (علیه السلام) خیمه جداگانه‌ای نصب شد و مردم تا شب نزد او رفتند و با او بیعت کردند.

معمم کردن علی (علیه السلام) در واقعه غدیر

در گزارش‌های فریقین آمده است که حضرت رسول، امیرالمؤمنین را در واقعه غدیر معمم کردند یعنی عمامه مبارک خودشان را که سحاب نامیده می‌شد بر سر ایشان نهادند و یک بار قسمت جلو عمامه را و یک بار دیگر قسمت عقب عمامه را تنظیم کردند و یکی از دو طرف عمامه را از جلو و دیگری را از پشت سر او آویزان کردند. پس از این که نمای ظاهری عمامه را به صورت دلخواه خودشان تنظیم کردند، فرمودند: «هكذا جائتني الملائكة»؛ «فرشتگان با این شمایل به نزد من می‌آمدند». قاضی نورالله تستری معروف به شهید ثالث در کتاب احقاق الحق بابی را به معمم کردن علی (علیه السلام) در واقعه غدیر اختصاص داده و گزارش‌های تاریخی مربوط به معمم کردن ایشان را با عین عبارتشان از برخی اعلام اهل تسنن جمع‌آوری کرده است. این اعلام عبارت‌اند از: علامه حموینی در فرائد السمطين؛ علامه سیوطی در حاوی؛ علامه شعرانی در کشف الغمة؛ حافظ ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان؛ علامه حلبی فی انسان العیون مشهور به سيرة حلبی؛ شیخ عبد الرؤوف مناوی در الکواکب الدریة؛ علامه امرتسری در ارجح المطالب؛ حافظ ذهبی در میزان الاعتدال و علامه مناوی فی شرح الجامع الصغیر (قاضی نورالله مرعشی، احقاق الحق، ۱۴۰۹: ۶/ ۵۶۲ تا ۵۶۵). علامه امینی نیز در کتاب شریف الغدیر واقعه معمم شدن علی به دست مبارک پیامبر را از اعلام و بزرگان اهل تسنن نقل کرده که در میان آنها نام کسانی مانند: ابوداود طیالسی (متوفای ۲۰۴ ق)؛ ابن منیع بغوی (متولد ۱۶۰ ق)؛ ابوبکر بیهقی (متوفای ۴۵۸ ق) و علامه زرقانی (متوفای ۱۱۲۲ ق) دیده می‌شود (ر.ک: امینی، الغدیر، ۱۴۱۴: ۱/ ۳۴۲-۳۴۴).

در یکی از گزارش‌های صفین آمده است که حضرت امام علی (علیه السلام)، در چکاک شمشیرها شعری را زمزمه می‌کردند. در آن شعر نیز به وضوح اشاره شده است که در روز غدیر هنگامی که به دست پیامبر معمم می‌شده‌اند به مقام امامت نصب شده‌اند؛

أَنَا عَلَى صَاحِبِ الصَّمَامَةِ وَ صَاحِبِ الْخُوضِ لَدَى الْقِيَامَةِ
وَ صَاحِبِ الْخُوضِ لَدَى الْقِيَامَةِ قَدْ قَالَ إِذْ عَمَّمَنِي الْعِمَامَةُ
أَنْتَ أَخِي وَ مَعْدِنُ الْكِرَامَةِ وَ مَنْ لَهُ مِنْ بَعْدِي الْإِمَامَةُ

«من علی صاحب شمشیر صمصام و صاحب حوض روز قیامت هستم که حضرت رسول وقتی مرا با آن عمامه معمم می کرد فرمود: تو برادر من و معدن کرامت و امام پس از من هستی» (مفید، الفصول المختارة، ۱۴۱۳: ۲۸۹).

معمم کردن امام علی (ع) در روز غدیر، مسأله ای بود که پیامبر نمی خواستند در میان مسلمانان به یک مسأله ساده ای تبدیل شود و مسلمانان به راحتی آن را بگذارند و بگذرند. برای همین بود که پس از غدیر خم، وقتی می دیدند، امیرالمؤمنین دارد با این عمامه می آید می فرمودند: «اتاکم علی فی السحاب». تعبیر برخی گزارش ها به گونه ای است که نشان می دهد همواره هر وقت می دیدند علی با این عمامه می آید، این مضمون را تکرار می کردند «و کانت له عمامة یعم بها یقال لها: السحاب، فکساها علی بن أبی طالب، فکان إذا قدم فیها یقول: أتاکم علی فی السحاب» (قاضی نورالله مرعشی، احقاق الحق، ۱۴۰۹: ۵۶۴/۶). این تکرار آن هم در آن زمان کوتاه نشان می دهد که ایشان سعی می کردند، این عمامه را به عنوان یک نماد در حافظه تاریخی امت برجسته کنند.

عمامه پیامبر پس از پیامبر (ص)

چنان که گذشت امام علی (ع) در زمان حیات پیامبر از این عمامه استفاده می کرد، اما بعد از وفات پیامبر در ایام خلافت خلفا گزارشی از این که این عمامه پیامبر را استفاده کرده باشند، دیده نشد. پس از قتل عثمان، وقتی مردم با ایشان بیعت کردند همان عمامه را بر سر نهادند و به مسجد آمدند و سخنرانی کردند (صدوق، الامالی، ۱۳۷۶: ۳۴۱ و مفید، ارشاد، ۱۴۱۳: ۳۴/۱). در جنگ جمل هنگامی که جنگ در حال شروع شدن بود، و ایشان تلاش می کردند که از وقوع جنگ پیشگیری کنند، با همان عمامه پیامبر قرآن را بر سر دست گرفتند، به مقابل لشکر رفتند و آنان را به صلح دعوت کردند (قاضی نورالله مرعشی، احقاق الحق، ۱۴۰۹: ۸/۱۰۵ و ۱۰۶) قاضی نورالله شوشتری از نسخه خطی کتاب توضیح الدلالة شهاب الدین شافعی یکی از خطب علی (ع) را نقل کرده است که در مسجد کوفه با عمامه پیامبر ایراد شده است (همان، ۱۷/۴۷۶) در جنگ صفین با همین عمامه برای سپاهیان خطبه خوانده است (نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ۱۴۰۴: ۴۰۳).

کارکردهای نمادین عمامه در فرهنگ عرب

در فرهنگ عرب ها، عمامه کارکردهای نمادین گوناگونی داشت. برداشتن عمامه از سر حریف در جنگ ها یک نماد بود که نشان می داد حریف اسیر شده است و همان مجاهدی که توانسته بود عمامه حریف را از سرش بردارد، افتخار به اسارت گرفتن آن اسیر را از آن خود می کرد. وقتی بین

مجاهدان اختلاف پیش می‌آمد که فلان اسیر را کدام مجاهد اسیر کرده است، برداشتن عمامه نمادی بود که آن را معیار قرار می‌دادند و می‌گفتند همان مجاهدی که عمامه حریف را برداشته، همان مجاهد اسیرش کرده است (ر.ک: شوشتری، بهج الصباغة، ۱۳۷۶: ۷/ ۴۹۲).

عمامه نشانه بزرگی و سیادت نیز بود، چون افتخارآمیزترین سرپوش برای مردان عرب عمامه بود. سرپوش ثروتمندان عمامه و سرپوش طبقه فقیر پارچه‌هایی سبک‌تر و ارزان‌تر بود، کمیت و کیفیت عمامه نیز معنای خاصی داشت. ثروتمندان برای این که ثروتشان را به رخ دیگران بکشند، از پارچه بزرگتری استفاده می‌کردند و مقداری از پارچه‌ی عمامه را نیز از عقب یا از جلو آویزان می‌کردند. این آویز گاه آنقدر بزرگ می‌شد که حتی به زمین می‌رسید یا بر روی زمین کشیده می‌شد تا نشان بدهد که شخص صاحب عمامه ثروت بیشتری دارد (جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب، ۱۴۲۲: ۵۱-۴۸/۹). ابودجانه انصاری در جنگ احد انتهای عمامه‌اش را با همین شکل آویزان کرده بود، پیامبر وقتی او را دیدند که با چنان تبختری راه می‌رود، فرمودند: «این نوع راه رفتن راه رفتنی است که خداوند از آن بیزار است مگر در حین جهاد فی سبیل الله» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۵/۸). در زبان و ادبیاتشان نیز تعبیر «ارخاء العمامة» که همان آویزان کردن عمامه بود، کنایه از خودنمایی و ابراز ثروتمندی و سیادت بود (ابن سیده، المحکم، ۱۴۲۱: ۱/۱۰۷).

در فرهنگ عرب‌ها، عمامه نشان دهنده جایگاه اجتماعی شخص نیز بود. هر کسی بسته به جایگاهی که داشت نوع خاصی از عمامه نیز بر سر می‌نهاد. یکی از انواع عمامه، عمامه قرمز رنگی بود که آن را نشانه پادشاهی می‌دانستند و وقتی که می‌خواستند کسی را به ریاست و بزرگی خودشان انتخاب کنند، بر سر او می‌نهادند (فراهیدی، کتاب العین، ۱۴۹۰: ۱/۹۴ و محمد بن علامه، الدعامة فی احکام سنّة العمامة، ۱۳۴۲: ۴). طبق برخی گزارش‌ها این یک رسم و آیین عربی بوده است (محمد بن علامه، همان و ازهری، تهذیب اللغة، ۱۴۲۱: ۱/۸۹) به عبارت دیگر همانطور که ایرانی‌ها وقتی می‌خواستند شاهان خود را به سلطنت برسانند بر سر آنان تاج می‌نهادند و او را تاجدار (المتّوج) می‌نامیدند، عرب‌ها هم وقتی کسی را به ریاست خودشان انتخاب می‌کردند بر سر او عمامه می‌نهادند و او را معمم می‌نامیدند (فراهیدی، همان). برای مثال در منابع تاریخی آمده است که بنی‌سلیم وقتی می‌خواستند، مالک بن خالد را به ریاست قبیله خود برگزینند او را معمم کردند و پس از او هم وقتی می‌خواستند معبد بن عمرو را به ریاست قوم برسانند باز او را نیز معمم کردند (ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ۱۴۰۳: ۲۶۱). در برخی گزارش‌ها درباره ابواحیحة که یکی از بزرگان مکه در عصر جاهلیت بود، آمده است وقتی عمامه بر سرش می‌نهاد همه مردم عمامه‌هایشان را برمی‌داشتند و اصلاً عمامه هیچ کس به رنگ عمامه او نبود، به او ذوالعصابة و

ذوالعمامة گفته می‌شد (زرکلی، الأعلام، ۱۹۸۹: ۹۶/۳ و جزری، أسد الغابة، ۱۴۰۹: ۲: ۲۳۹ و ۲۴۰) ابوقیس بن اسلت در توصیف عمامه ابواحیحة گفته است:

إذا شدَّ العمامة ذات يوم وقام إلى المجالس والخصوم
فقد حرمت على من كان يمشى بمكة مدخل سقيم

وقتی ابواحیحه عمامه‌اش را بپیچد و بر سر نهد و به مجالس و محکمه‌ها برود دیگر عمامه پوشیدن بر هر کسی که در مکه راه می‌رود حرام می‌شود مگر کسی که سالم نباشد (جاحظ، البيان والتبيين، ۲۰۰۲م: ۶۷/۳).

نعمان بن منذر وقتی می‌خواست گروهی را به ملاقات کسرای ایران و مذاکره با او بفرستد، برای آن‌که کسرا بداند اعضای گروه افراد مهمی هستند همه آنها را معمم کرد (زکی صفوت، جمهرة خطب العرب، ۱۹۲۳م: ۵۵/۱).

در فرهنگ عامه عرب‌ها بین ریاست و معمم بودن، ملازمه شدیدی وجود داشت به گونه‌ای که عرب‌ها در زبان روزمره و زبان ادبی خودشان کلمه معمم شدن را به معنای ریاست نیز به کار می‌گرفتند. در زبان عربی کلمه عمامه و عصابه تقریباً مترادف هستند و جالب این است که هر یک از این دو کلمه مجازاً به معنای سیادت و رهبری به کار رفته‌اند. بر اساس گزارش خلیل، عرب کلمه «معمم شدن» را به معنای «به ریاست رسیدن» به کار می‌برده است. این معنا را لغویان دیگری مانند: صاحب بن عباد (صاحب بن عباد، المحيط، ۱۴۱۴: ۱۰۴/۱)، اسماعیل جوهری (جوهری، صحاح، ۱۴۰۷: ۱۹۹۱/۵) نیز گزارش کرده‌اند. ابن فارس نیز معنای کلمه «عمم» را به اصل واحدی برگردانده که در آن قید علو نیز وجود دارد (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۱۴۰۴: ۱۵/۴) راغب کلمه «عمّمته» را کنایه از به ریاست رساندن شخص دانسته است (راغب، مفردات الفاظ قرآن، ۱۴۱۲: ۵۸۴). معناشناسان عربی معتقدند، حتی به ابواحیحه هم اگر در زمان جاهلیت می‌گفتند: ذو العمامة، در واقع این تعبیر بر معنای تحت اللفظی خودش (صاحب عمامه) دلالت نمی‌کرد، بلکه کنایه از سیادت و بزرگی ابواحیحه بود (اصفهانی، سوائر الأمثال علی أفعال، ۱۴۰۹: ۱۰۵).

عصابه نیز کلمه دیگری است که معنای وضعی‌اش همان عمامه است اما به معنای سیادت و بزرگی در فرهنگ و ادب عربی به کار رفته است. لغت‌پژوهان کلمه «معصّب» را نیز به معنای «سید مطاع» برگردانده‌اند. تفاسیری که برای کلمه «معصّب» ذکر شده نشان می‌دهد که عمامه (عصابه) را برای کسی به کار می‌گرفتند که می‌خواستند از او اطاعت کنند (مطاع) و او را به ریاست برگزینند (ر.ک: زبیدی، تاج العروس، ۱۴۱۴: ۲۴۰/۲). روزی پیامبر اکرم به عیادت سعد بن عباد

می‌رفتند. در راه گفت و گوی بی نتیجه و تلخی با برخی منافقین از جمله عبدالله بن ابی داشتند. وقتی به نزد سعد رسیدند واقعه را به او گفتند. سعد به پیامبر عرض کرد: «از او درگذر ای رسول خدا، به خدا سوگند وقتی خدا بزرگی مدینه را به تو داد، اهالی اینجا با هم توافق کرده بودند که تاج بر سر او نهند و او را معمم کنند (کنایه از این که او را پادشاه خود قرار دهند) از وقتی که خداوند این مقام را به تو داد، غصه‌ای در دلش گیر کرد و...» «قَالَ: اغْفُ عَنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَاصْفَحْ. فَوَاللَّهِ! لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ الَّذِي أَعْطَاكَ، وَلَقَدْ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبُحَيْرَةِ أَنْ يَتَوَجَّوهُ، فَيَعَصَّبُوهُ بِالْعَصَابَةِ. فَلَمَّا رَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ، شَرِقَ بِذَلِكَ» (مسلم، صحیح مسلم، ۱۴۱۲: ۱۴۲۳/۳) در سخن سعد نیز کلمه «يعصّب» کنایه از «به ریاست انتخاب کردن» به کار رفته است.

در اشعار عربی کلمه عمامه در معنای سیادت و بزرگی به کار رفته است. در یکی از ابیات معلّقه عمرو بن کلثوم آمده است:

«وَسَيِّدٍ مَعْشَرٍ قَدْ عَصَّبُوهُ بَتَّاجِ الْمُلْكِ يَحْمِي الْمُخَجَرِينَ»

(و بزرگ قومی که او را با تاج ریاست معمم کردند، از حریم پناهندگان دفاع می‌کند) (قرشی، جمهرة اشعار العرب، ۱۴۲۴: ۱۸۶).

مغیره بن عمرو تمیمی شاعر اسلامی نیز گفته است:

إذا المرء أثرى ثم قال لقومه: أنا السيد المفضى إليه المعمم
ولم يعطهم شيئا أبوا أن يسودهم وهان عليهم رغمه وهو أظلم

«وقتی کسی ثروتمند شود و بعد به قومش بگوید: فقط من بزرگ، ملجأ و رئیس قبیله هستم ولی به آنها چیزی [از اموال خودش] نبخشد آنان از این که او به ریاستشان برسد، خودداری می‌کنند و...» (جاحظ، البيان والتبيين، ۲۰۰۲: ۷۰/۳).

عمامه در سیره پیامبر اکرم ﷺ

از پیامبر اکرم درباره عمامه دو سنت به دست ما رسیده است: سنت نخست این که حضرت خوشان عمامه بر سر می‌نهادند و مسلمانان را نیز تشویق می‌کردند که عمامه بر سر نهند، برای مثال وقتی هند بن صامت به محضر ایشان شرفیاب شد به او فرمودند عمامه بپوش که عمامه پوشیدن از سنت جبرئیل است (عسقلانی، الاصابة، ۱۴۱۵: ۴۳۶/۶). خود ایشان به «صاحب العمامة» معروف بودند (جبوری، العمامة في الجاهلية و الاسلام، ۱۴۰۵: ۳۸۷). این سنت پیامبر در منابع فریقین به اندازه کافی بررسی شده است. سنت دوم آن که پیامبر وقتی کسی را به ریاستی می‌گماشتند، او را معمم می‌کردند. معمم کردن یک عمل نمادین بود که ظاهراً از همان تاج‌گذاری

رئیس قبیله اخذ شده و به یک سنت نبوی تبدیل شده بود. گویا ایشان می خواستند ریاست آن شخص معمم را با این نماد در ذهن ها برجسته کنند. گفته شده است منظور پیامبر خدا از این کار این بوده که آراستگی را به کارگزارانشان بیاموزند تا در چشم مردم شکوه و هیبت داشته باشند (محمد بن علامه، الدعامة فی احکام سنّة العمامة، ۱۳۴۲: ۴۸).

مورخان و محدثانی چون امام دولابی (متوفای ۳۱۰ ق)، حافظ ابوالقاسم طبرانی (متوفای ۳۶۰ ق)، أبو القاسم تمام بن محمد (متوفای ۴۱۴ ق) و فاضل هندی (متوفای ۹۷۷ ق) گزارش کرده اند که پیامبر هیچ کسی را به ولایت نمی گماشت مگر این که او را معمم می کرد «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يُولِّي وَائِلِيَا حَتَّى يَعْمَمَهُ» (دولابی، الكنز و الاسماء، ۱۴۲۱: ۶۱۹/۲؛ طبرانی، المعجم الكبير، ۱۴۱۵: ۸/۱۴۴؛ تمام الرازی، الفوائد، ۱۴۱۲: ۲/۲۵۹ و المتقی الهندی، كنز العمال هندی، ۱۹۸۹: ۷/۱۶۷).

در کنار این گزارش کلی که معمم کردن والیان را نشان می دهد، در گزارش های جزئی تری که از وقایع تاریخی عصر نبوی به دستمان رسیده نیز معمم شدن کسانی که از سوی پیامبر به فرماندهی نظامی گماشته می شدند، نقل شده است. برای مثال عبدالرحمن بن عوف در شعبان سال ششم هجری از سوی پیامبر به فرماندهی سپاه دومة الجندل منصوب شد و در این سریه دست مبارک خود پیامبر معمم شد (ابن عبدالبر، استیعاب، ۱۴۱۲: ۲/۸۴۵؛ جزری، اسدالغابه فی معرفة الصحابة، ۱۴۰۹: ۳/۳۷۶؛ واقدی، کتاب المغازی، ۱۴۰۹: ۲/۵۶۰). عبدالرحمن این عمامه پیامبر را با خود نگه داشته بود و پس از قتل خلیفه دوم وقتی که می خواست نتیجه تصمیم شورای شش نفره درباره خلافت را به اطلاع مردم برساند، مردم را در مسجد جمع کرد و همان عمامه را بر سر نهاد و بر منبر نشست و عثمان را به عنوان خلیفه سوم معرفی کرد (طبری، تاریخ الطبری، ۱۳۸۷: ۴/۲۳۸؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ۱۴۱۳: ۳/۳۰۵). در رمضان سال دهم هجری که امام علی علیه السلام را به یمن می فرستادند، به ایشان فرمودند که در قبا اردو برپا کند تا به تدریج یارانش به او بپیوندند سپس ایشان خودش به اردوی امیرالمؤمنین رفتند و در آنجا با دست خودشان علی بن ابی طالب را معمم کردند و عمامه را سه دور گرد سر او پیچیدند و یک ذراع از عمامه را از جلو و یک وجب آن را نیز از عقب آویزان کردند (واقدی، کتاب المغازی، ۱۴۰۹: ۳/۱۰۸۰ و مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱۴۲۰: ۲/۹۵ و ۷/۱۷۲ محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ۱۴۱۴: ۲/۱۲۸ و صالحی شامی، کتاب المغازی، ۱۴۰۹: ۶/۲۳۸). گزارش شده است که پیامبر وقتی برای نبرد روم اسامة بن زید را به فرماندهی سپاه منصوب کردند، خودش به دست خودشان او را معمم کرده و عمامه را بر روی سرش تنظیم کردند (ابن عبدالبر، بهجة المجالس و أنس المجالس، ۱۹۸۱: ۳/۶۱).

مؤلف سبل الهدی در ذیل مباحث مربوط به سیره پیامبر، باب مشخصی را به عمامه ایشان اختصاص داده و در ذیل آن باب، گفتار هفتم را تحت عنوان «السابع: فی تعمیمه صَلَّى الله علیه و سلم بعض أصحابه» به همین مسأله یعنی مسأله معمم کردن اصحاب اختصاص داده است. وی در آغاز این گفتار معمم شدن علی بن ابی طالب در غدیر خم را ذکر کرده و در ادامه از میان همه مواردی که پیامبر، فرماندهان را معمم می کردند، فقط معمم کردن عبدالرحمان بن عوف را ذکر کرده و از ذکر بقیه موارد اغماض کرده است (صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۴۱۴: ۷/ ۲۷۵). هرچند پیش از آن در جلد ششم در گزارش مربوط به سیره یمن معمم کردن علی بن ابی طالب (علیه السلام) را نیز ذکر کرده است (همان، ۶/ ۲۳۸).

پیامبر برای دیگر سربها نیز فرمانده معین می کردند، ولی گزارش معمم کردن همه آن فرماندهان در جست و جویهای تاریخی یافت نشد. این که چرا معمم شدن فرماندهان دیگر در منابع تاریخی گزارش نشده است، ممکن است به یکی از این دو دلیل باشد: نخست آن که شاید اصلاً حضرت برخی فرماندهان را معمم نکرده باشند و احتمال دوم این که همه را معمم می کردند ولی برخی از آن موارد گزارش نشده است. احتمال دوم با روایت «کان لا یوَلّی والیا حتی عمّه» سازگارتر است به هر حال فرماندهی جنگ هم، کم اهمیت تر از والی بودن نبود. البته این را نیز باید در نظر داشت که سربها همگی مانند یکدیگر نبودند؛ برخی سربها بسیار کوچک و در حد یک مأموریت چریکی بود، برخی دیگر هرچند از حد یک مأموریت چریکی فراتر می رفت اما به شدت محرمانه اجرا می شد، به گونه ای که رزمندگان دستور داشتند شبها حرکت کنند و روزها استراحت کنند تا خبرچین های دشمن از تحرک سپاه خبردار نشوند. طبعاً در چنین سربهایی سرب بودن مأمورت اقتضا می کرد که تشریفاتی مانند معمم کردن چندان آشکارا اجرا نشود. عواملی مانند کم اهمیتی سربهای کوچک و سرب انجام شدن سربهای محرمانه موجب می شد که راویان انگیزه ای برای ذکر همه جزئیات ریز مانند معمم شدن فرمانده نداشته باشند. به ویژه آن که در گزارش بسیاری از سربها اصلاً وقایع مقدماتی مانند تشکیل اردو و مراسم نصب و معرفی فرمانده (که معمم شدن هم باید در اینجا ذکر می شد) به تفصیل و با همه جزئیات ذکر نشده بلکه به این وقایع مقدماتی تنها با یک جمله کوتاه اشاره شده است.

در سنت پیامبر افزون بر معمم کردن والیان و فرماندهان جنگی، معمم کردن افراد در مأموریت های ویژه جنگی نیز گزارش شده است. در جنگ خندق، پیامبر وقتی می خواستند علی بن ابی طالب را برای نبرد با عمرو بن عبدود اعزام کنند، او را معمم کردند. در این جنگ وقتی که برخی پهلوانان از جمله عمرو از خندق عبور کرده و مبارزه می طلبیدند، مسلمانان به شدت ترسیده

بودند. واقدی می نویسد مسلمانان چنان ترسیده بودند که گویا بر سرشان پرنده ای نشسته بود (واقدی، مغازی، ۱۴۰۹: ۴۷۱/۲) ! از میان مسلمانان علی بن ابی طالب سه مرتبه از پیامبر اجازه خواست که به مبارز طلبی عمرو پاسخ دهد. سرانجام حضرت به علی فرمودند: او عمرو بن عبد است! علی بن ابی طالب نیز پاسخ داد: من نیز علی هستم! در اینجا بود که پیامبر او را به آغوش کشیدند و بوسیدند و عمامه خودشان را بر سر او نهادند، چند قدم هم او را به سوی میدان بدرقه کردند، با نگرانی از پشت سر به او نگریستند، دست هایشان را بلند کردند و برایش دعا کردند (اسکافی، نقض العثمانیة، ۱۳۸۳ش: ۲۸۳ و ۲۸۴؛ مقریزی، امتاع الأسماع، ۱۴۲۰: ۲۳۶/۱؛ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ۱۴۱۴: ۵۳/۲).

معمم کردن به عنوان نماد رهبری در سیره مسلمانان

معمم کردن به عنوان یک نماد برای به ریاست رساندن رؤسا پس از حیات ظاهری پیامبر نیز معناداری خود را در سیره مسلمانان نیز حفظ کرد به گونه ای که خلفا معمولاً در هنگام نشستن بر تخت خلافت، شمشیر حمایل می کردند و معمم می شدند. چنان که در گزارش وقایع روز خلافت قادر عباسی (ابن کثیر الدمشقی، البداية و النهایة، ۱۴۰۷ق: ۳۵۲/۱۱)، أبو عبد الله محمد بن المستظهر بالله (ابن عمرانی، الإنباء، ۱۴۲۱ق: ۲۲۲) و متوکل عباسی (طبری، همان، ۱۵۵/۹ و نویری، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ۱۴۲۳ق: ۲۷۶/۲۲) و... به آیین معمم کردن خلیفه اشاره شده است. معمم کردن خلیفه توسط اشخاص خاصی مانند قضات، امیران لشکر یا... انجام می شد. معمم شدن اختصاص به خلیفه و روز به قدرت رسیدن او نداشت. برای مثال قضات را هم وقتی به مقام قضا نصب می کردند، معمم می کردند (کندی، کتاب الولاة و کتاب القضاة، ۱۹۱۲م: ۵۹۶).

چنان که برای نصب خلفا و والیان از نماد عمامه استفاده می شد، برای خلع و برکناری یک رئیس هم گاهی از نماد عمامه استفاده می شد. بدین ترتیب که در هنگام برکناری یک شخص عمامه اش را از سرش برمی گرفتند. نمونه های زیادی در تاریخ وجود دارد که این ادعا را تأیید می کند. برای مثال خلیفه دوم به ابوعبیده جراح دستور داد که با خالد بن ولید گفت و گو کند و اگر او به اشتباه خود اقرار نکرد عمامه او را از سرش بردارد او را از فرماندهی سپاه شام برکنار کند و بدین ترتیب خالد از مقام خود عزل به یکی از فرماندهان تحت امر ابوعبیده تبدیل شد (طبری، تاریخ طبری، ۱۳۸۷: ۴۳۶/۳ و ۴۳۷). خالد پس از برکناری از فرماندهی کل به یک فرمانده جزء در سپاه ابوعبیده دست یافته بود. در همین پست بود که به اشعث اموال زیادی را به عنوان جایزه پرداخت کرده بود، عمر به ابوعبیده نامه نوشت که او را جلب کند و عمامه از سرش بردارد تا اقرار

کند که جایزه اشعث را از بیت المال داده یا از اموال شخصی خودش داده؟ ابوعبیده خالد را احضار و او را مؤاخذه کرد ولی خالد پاسخ نمی داد. یکی از غلامان برخاست و عمامه خالد را از سر او برداشت و به او گفت چرا به سوال امیر جواب نمی دهی؟ وقتی خالد جواب سوال امیر را داد غلام دوباره با دست خودش عمامه خالد را بر سرش نهاد. مورخان نوشته اند با این وضعی که برای خالد پیش آمده بود و یک بار عمامه اش را برداشتند و دوباره بر سرش گذاشتند، خالد نمی دانست از فرماندهی عزل شده یا عزل نشده است؟ (همان، ۶۷/۴ و ۶۸ و نویری، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ۱۹/۳۴۳ و ۳۴۴). امیر آل بویه وقتی می خواست مستکفی (۳۳۸-۲۹۲ ق) را از خلافت بغداد برکنار کند دو نفر از دیلمیان را فرستاد و آنها او را از تخت فرود آوردند و عمامه اش را نیز از سرش برداشتند و به گردنش انداختند (زرکلی، الأعلام، ۱۹۸۹: ۱۰۴/۴).

گاه پیش می آمد که به شخص رئیس یا خلیفه دسترسی نداشتند تا عمامه از سر او بردارند برای همین به صورت نمادین عمامه خودشان را از سرشان برمی داشتند و می گفتند که فلان رئیس را برکنار کردم. برای مثال در روزگاری که اعتراضات مسلمانان بر عثمان اوج گرفته بود، عمار یاسر و سعد بن ابی وقاص با هم گفت و گو می کردند. عمار برای نشان دادن شدت اعتراض خود، عمامه خودش را از سر برگرفت و گفت: «خلعتُ عثمان کما خلعت عمامتی هذه» (عثمان را خلع کردم چنان که این عمامه ام را خلع کردم) (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۱۴۱۳: ۴۳۴/۳). در واقعه حکمیت، ابوموسی اشعری که با دسیسه عمرو عاص، به خیال خودش می خواست معاویه و علی بن ابی طالب را از خلافت خلع کند عمامه خودش را از سر برداشت و گفت: «فقد خلعتهما کما خلعت عمامتی هذه»؛ «من هر دو را از خلافت برکنار کردم چنان که عمامه ام را از سر برداشتم» (همان، ۵۵۱/۳) قبل از واقعه حرّه مردم مدینه گروهی را به سوی یزید فرستاده بودند. وقتی که گروه اعزامی از شام به مدینه بازگشت یکی از اعضای گروه در مسجد مدینه گزارشی از فسق و فجور یزید به مردم ارائه کرد و در نهایت عمامه خودش را از سر برگرفت و گفت: «إني أشهدکم أني قد خلعتہ کما خلعت عمامتی»؛ «شما شاهد باشید که من او را از خلافت خلع کردم چنان که این عمامه ام را از سرم خلع کردم» (بلاذری، انساب الاشراف، ۱۴۱۷: ۲۰۲/۱۰).

تألیفات مستقل و غیرمستقل مسلمانان در باره سنت عمامه کم نیست. درباره اصل معمم بودن و نحوه تنظیم کردن اجزای عمامه (مانند تحت الحنک، عذبه، ارخاء الذیل و...) و این که تحت الحنک از کدام سمت شروع شود، این که عذبه عمامه بر روی کدام دوش قرار بگیرد، این که ذیل عمامه به چه مقدار آویزان باشد و... دقت های شگفت آوری شده است. فقیهان مذاهب اسلامی با استناد به روایات و سیره سعی کرده اند مستحبات عمامه را به دقت استخراج کنند. عجیب تر آن که

در این امر گاه اختلافات جدی نیز در فتاوایشان دیده می‌شود. نویسنده کتاب الدعامة فی احکام سنة العمامة در قرن چهاردهم قمری این اختلافات فتوایی را با مستنداتشان جمع‌آوری کرده و کتاب مستقلی را در احکام عمامه سامان داده است. جالب این است که یکی از مستندات که برخی از این فتاوی پراختلاف به آن مستند شده، همین واقعه معمم کردن علی بن ابی طالب در روز غدیر است. ولی عجیب آن است که هیچ کس از خودش نپرسیده است پیامبر اکرم در این واقعه چرا علی را معمم کردند؟ برای مثال این که ذؤابه عمامه از پشت یا از جلو یا از بین کتفین آویزان شود برایشان بسیار اهمیت داشته اما این که چرا علی بن ابی طالب در روز غدیر معمم شده هیچ جای پرسش نداشته است!

اثر معمم شدن در تفسیر حدیث غدیر

درباره این که چرا رسول الله ﷺ در واقعه غدیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معمم کردند، سه احتمال می‌توان مطرح کرد: نخست آن که این کار صرفاً یک تفنن و سرگرمی بوده و هیچ انگیزه‌ای در ورای آن نبوده است، دوم آن که حضرت می‌خواستند سنت عمامه پوشیدن را به مخاطبان خود القاء کنند و سوم آن که حضرت می‌خواستند با این کار نشان دهند که علی بن ابی طالب را از این پس به یک ریاست نصب کرده‌اند.

از بین این سه احتمال، احتمال نخست با رویه یک شخص متشخص و محترم که وقت خودش و وقت دیگران را محترم می‌انگارد نیز ناسازگار است تا چه رسد به پیامبر بزرگواری که لحظه لحظه وجودش برای مردم اسوه‌ای حسنه بود و خود آینه اعراض از عمل لغو و بیهوده بود و رفتارهایش نیز مانند گفتارهایش از روی هوی و هوس و لهو و لعب صادر نمی‌شد.

احتمال دوم به اندازه احتمال اول سخیف نیست، برای همین هم در برخی منابع اهل تسنن کلماتی مانند «فاعتَمُوا» را به گزارش واقعه افزوده‌اند و سعی کرده‌اند نشان دهند، پیامبر با این عملشان می‌خواستند مردم را به سنت عمامه‌پوشی ترغیب کنند (ر.ک: عینی، عمدة القاری، بی‌تا:

۳۰۸/۲۱)! با این حال شواهد زیر نشان می‌دهد که احتمال دوم نیز احتمال موجهی نیست: شاهد اول این که اگر پیامبر در آخرین روزهای عمرشان قصد تعلیم یک سنت خاص را داشتند چرا معمم شدن را انتخاب کردند؟ آیا سنت‌های دیگر مهم‌تر نبود؟ شاهد دوم آن که سنت عمامه‌پوشی با آخرین وصیت بودن تناسب کافی ندارد! شاهد سوم آن که سنت عمامه‌پوشی نیاز به ایتقدر تأکید آن هم در آخرین سخنرانی همگانی پیامبر نداشت چرا که قبل از اسلام هم یک عادت عربی بود و

مسلمانان تا حد زیادی به آن پایبند بودند، شاهد چهارم آن‌که آن‌چه در اینجا روی داده معمم بودن نبود بلکه معمم کردن بود، شاهد پنجم آن‌که اگر صرفاً سنت معمم بودن مد نظرشان بود همین‌که با عمامه در برابر این جمعیت عظیم حاضر می‌شدند کافی بود، شاهد ششم این‌که اگر منظورشان صرفاً تأکید بر سنت عمامه‌پوشی بود، چرا عمامه را بر سر خودشان نهند؟ به عبارت دیگر انتخاب علی بن ابی طالب چه انگیزه خاصی داشت؟ این شواهد و شواهد روشن دیگری که در مقام وجود دارد مانع از پذیرش احتمال دوم می‌شود.

احتمال سوم، افزون بر آن‌که با ابطال دو احتمال اول خود به خود تأیید می‌شود، این احتمال مورد تأیید برخی شواهد نیز هست. اولین شاهد همان یافته اولیه این پژوهش است که نشان می‌داد در فرهنگ عرب‌ها و سیره پیامبر دو نماد جداگانه وجود داشته است: یکی عمامه‌پوشی و دیگری معمم کردن کسی که به یک مأموریت بزرگ نصب می‌شد و آن‌چه در اینجا وجود دارد، عمامه‌پوشی نیست بلکه معمم کردن است. شاهد دوم نیز آن‌که در برخی گزارش‌ها آمده است که پیامبر خدا در همان مدت کوتاهی که پس از واقعه غدیر زندگی کردند، عمامه‌ای را که در هجدهم ذی‌الحجه بر سر علی نهاده بودند، در ذهن عامه مردم ماندگار کردند چون هرگاه علی بن ابی طالب را با آن عمامه می‌دیدند می‌فرمودند: «أَتَاكُم عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ» (قاضی نورالله مرعشی، احقاق الحق وازهاق الباطل، ۱۴۰۹: ۶/ ۵۶۴). پیامبری که به گزارش قرآن کریم (نجم/ ۳) از روی هوا و هوس سخن نمی‌گفتند و باز به حکم قرآن کریم زبان مبارکشان از سخن لغو پیراسته بود، (مؤمنون/ ۳ و قصص/ ۵۵) به چه منظوری هرگاه علی را با این عمامه می‌دیدند تکرار می‌کردند که علی با عمامه‌اش آمد؟ مردم همگی مثل ایشان می‌دیدند که علی با عمامه‌اش می‌آید، چه نیازی به گفتن این جمله و چه نیازی به تکرار کردن آن وجود داشت؟ بنابراین چاره‌ای جز این نیست که اقرار کنیم رسول خدا با این عمل می‌خواستند نشان دهند که علی بن ابی طالب را برای یک مأموریت عظیم به ریاست مسلمین نصب می‌کنند. نکته بسیار مهمی که در اینجا وجود دارد این است که عمامه خودشان را در مقابل جمعیت عظیم مسلمانان، از سرشان برگرفتند و بر سر او نهادند. این نماد نشانه آن است که ریاست علی بر شما همان ریاست من بر شما است. چنین معنایی از متن لفظی حدیث غدیر نیز قابل برداشت است چون حضرت قبل از آن‌که ولایت علی را بیان کنند ابتدا به ولایت خودشان اقرار گرفتند.

نتیجه

در این نوشتار روشن شد که عمامه، کارکردهایی معنایی و جنبه نشانگی داشته است. عمامه پوشیدن و معم کردن دو نماد جداگانه هستند که هر کدام نشانگی خاص خودشان را دارند. معم کردن در فرهنگ جاهلی، سیره پیامبر و سیره مسلمانان پس از پیامبر نماد خاصی بود که برای نصب والیان، فرماندهان جنگی و خلفا به کار گرفته می‌شد. این که در منابع فریقین آمده است که حضرت رسول الله در روز غدیر عمامه مخصوص خودشان را که سحاب نامیده می‌شد از سر برگرفتند و با آیین خاصی بر سر علی بن ابیطالب علیه السلام نهادند، نکته ساده‌ای نیست بلکه نمادی بود که پیامبر می‌خواستند در حافظه تاریخی امت ماندگار شود. بنابراین باید این نماد خاص را بدین معنا دانست که حضرت می‌خواستند نشان دهند همان ریاستی را که خودشان بر امت داشتند، برای روزگار پس از خودشان به علی واگذار می‌کنند.

منابع

١. ابن العمراني، الإنباء، القاهرة: دار الآفاق العربية، ١٤٢١ق.
٢. ابن حزم، جمهرة أنساب العرب، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٣ق.
٣. ابن سيده، على بن اسماعيل، المحكم و المحيط الاعظم، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢١ق.
٤. ابن عبد البر، الاستيعاب في معرفة الاصحاب، بيروت: دارالجيل، ١٤١٢ق.
٥. ابن عبد البر، بهجة المجالس و أنس المجالس، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ دوم، ١٩٨١م.
٦. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، قم: مكتب الاعلام الإسلامى، ١٤٠٤ق.
٧. ابن كثير الدمشقى، اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٧ق.
٨. ابن هشام، السيرة النبوية، بيروت: دارالمعرفة، بى تا.
٩. ابن عقده، حديث الولاية، قم: دليل ما، ١٤٢٢ق.
١٠. اسكافى، نقض العثمانية، قم: كتابخانه حضرت آية الله العظمى مرعشى نجفى رحمته الله، ١٣٨٣ش.
١١. اصفهاني، حمزة بن حسن، سوائر الأمثال على أفعال، بيروت: عالم الكتاب، ١٤٠٩ق.
١٢. امينى، عبدالحسى، الغدير، بيروت: مؤسسة الاعلمى، ١٤١٤ق.
١٣. بلاذرى، أحمد بن يحيى، أنساب الأشراف، بيروت: دارالفكر، ١٤١٧ق.
١٤. تمام الرازى، أبوالقاسم، الفوائد، الرياض: مكتبة الرشد، ١٤١٢ق.
١٥. جاحظ، البيان و التبیین، بيروت: دار و مكتبة الهلال، ٢٠٠٢م.
١٦. جبورى، يحيى وهيب، العمامة فى الجاهلية و الاسلام، جامعة قطر، حولية كلية الانسانيات و العلوم الاجتماعية، العدد الثامن، ١٤٠٥ق.

١٧. جزري، أسد الغابة في معرفة الصحابة، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٩ق.
١٨. جواد، علي، المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام، دار الساقى، الطبعة الرابعة، ١٤٢٢ق.
١٩. جوهري، اسماعيل بن حماد، الصحاح، بيروت: دارالعلم للملأين، ١٤٠٧ق.
٢٠. دولابي، محمد بن أحمد، الكنى والأسماء، بيروت: دار ابن حزم، ١٤٢١ق.
٢١. ذهبى، تاريخ الاسلام، بيروت: دار الكتاب العربى، الطبعة الثانية، ١٤١٣ق.
٢٢. راغب، حسين، مفردات الفاظ القرآن، بيروت: دار القلم، ١٤١٢ق.
٢٣. زبيدى، مرتضى، تاج العروس، بيروت: دارالفكر، ١٤١٤ق.
٢٤. زركلى، الأعلام، بيروت: دار العلم للملأين، طبعة الثامنة، ١٩٨٩م.
٢٥. زكى صفوت، احمد، جمهرة خطب العرب، قاهره: المكتبة العلمية، ١٩٢٣م.
٢٦. شوشترى، بهج الصباغة، تهران: مؤسسه انتشارات امير كبير، ١٣٧٦ش.
٢٧. صاحب بن عباد، المحيط فى اللغة، بيروت: عالم الكتب، ١٤١٤ق.
٢٨. صادقى تهرانى، محمد، الفرقان، قم: فرهنگ اسلامى، چاپ دوم، ١٤٠٦ق.
٢٩. صالحى شامى، سبل الهدى، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٤ق.
٣٠. صدوق، ابن بابويه، الأمالى، تهران: كتابچى، چاپ ششم، ١٣٧٦ش.
٣١. طبرانى، أبوالقاسم، المعجم الكبير، القاهرة: مكتبة ابن تيمية، طبعة الثانية، ١٤١٥ق.
٣٢. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ طبرى، بيروت: دارالتراث، ١٣٨٧ق.
٣٣. عاملى، جعفر مرتضى، الصحيح من سيرة النبى الأعظم، قم: دار الحديث، ١٤٢٦ق.
٣٤. عسقلانى، ابن حجر. الإصابة فى تمييز الصحابة، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.

۳۵. عینی، بدر الدین، عمدة القارى شرح صحيح البخارى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، بى تا.

۳۶. فراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين، قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.

۳۷. قاضى نور الله مرعشى، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، قم، ۱۴۰۹ق.

۳۸. قرشى، أبو زيد، جمهرة أشعار العرب، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ سوم، ۱۴۲۴ق.
 ۳۹. كلينى، محمد بن يعقوب، كافى، تهران: دار الكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
 ۴۰. كندى، محمد بن يوسف، كتاب الولاة و كتاب القضاة، القاهرة: دار الكتاب الاسلامى، ۱۹۱۲م.

۴۱. المتقى الهندى، كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۹۸۹م.

۴۲. محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، الطائف: مكتبة الصديق، ۱۴۱۴ق.

۴۳. محمد بن علامة، الدعامة فى احكام سنّة العمامة، شام: مكتبة الحيفا، ۱۳۴۲ق.

۴۴. مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، القاهرة: دار الحديث، ۱۴۱۲ق.

۴۵. مفيد، الإرشاد، قم: كنغره شيخ مفيد، ۱۴۱۳ق.

۴۶. مفيد، الفصول المختارة، قم: كنغره شيخ مفيد، ۱۴۱۳ق.

۴۷. مقرئزى، تقى الدين، إمتاع الأسماع، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۲۰ق.

۴۸. نصر بن مزاحم، وقعة صفين، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

۴۹. النويرى، شهاب الدين، نهاية الأرب فى فنون الأدب، القاهرة: دارالكتب و الوثائق القومية، ۱۴۲۳ق.

۵۰. واقدى، محمد بن عمر، كتاب المغازى، بيروت: مؤسسة الأعلمى، طبعة الثالثة، ۱۴۰۹ق.

ارزیابی احادیث فریقین در دلالت آیات مبین اعجاز علمی حرکت خورشید*

سید عیسی مستر حمی** و جواد گودرزی***

چکیده

آیات مبین حرکت خورشید در قرآن، به عنوان یکی از مصادیق اعجاز علمی بیان شده است. مسلمانان در صدر اسلام، این آیات را مبین حرکت ظاهری خورشید می‌دانستند؛ اما در سده دوم هجری با ترجمه کتاب «المجسطی» به عربی، این آیات را با هیئت بطلمیوس تطبیق دادند. در دهه‌های معاصر با کشف حرکات خورشید در کهکشان، مفسران این آیات را بیانگر کشفیات اخیر و اعجاز علمی قرآن دانستند. حال این پرسش مطرح می‌شود آیا آیات مذکور، دلالت بر حرکات کهکشانی خورشید دارند و اعجاز علمی قرآن محسوب می‌شوند؟ با استفاده از روش تحلیلی و ارزیابی گسترده احادیث فریقین، دیدگاه برگزیده این است که با توجه به عدم صراحت آیات مذکور در حرکات کهکشانی خورشید، در کهکشان و امکان تطبیق آیات با حرکات ظاهری خورشید و عدم وجود روایتی اشاره کننده به حرکات کهکشانی خورشید، این آیات مصداق اعجاز علمی قرآن نیستند. استفاده گسترده از روایات فریقین، در ارزیابی این مصداق اعجاز علمی در هیچ کتاب و مقاله‌ای سابقه ندارد.

واژگان کلیدی: حرکت خورشید، آیات مبین حرکت خورشید، اعجاز علمی، احادیث مبین حرکت خورشید.

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۲۱ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۴/۱۵.

** عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه: dr.mostarhami@chmail.ir.

*** دانش‌آموخته کارشناس ارشد مرکز تخصصی تفسیر و علوم قرآن حوزه علمیه قم (نویسنده مسئول):

. javadgodarzi26@yahoo.com